جغرافیای تاریخی سغد در دورهٔ اسلامی

حبیب زمانی محجوب[1]؛ کورش صالحی[2]

(دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۳/۰۶ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۶/۱۹)

چکیده

ایالت سغد به عنوان مهم‌ترین ایالت ماوراءالنهر، به ویژه دو شهر بزرگ آن یعنی سمرقند و بخارا از تمدنی کهن و میراث فرهنگی درخشان برخوردار بود. هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، کوشانیان، هیاطله ، ترکان و ساسانیان در این منطقه حکومت کرده‌اند. در فاصله سقوط ساسانیان (۶۵۲م) و فتح ماوراءالنهر توسط مسلمانان (نیمه دوم قرن اول هجری)، دولت شهرهای سغدی درخشیدند و میراث فرهنگی ساسانیان را به دوش کشیدند. در این زمان، سرزمین سغد به دو بخش سغد بخارا و سغد سمرقند تقسیم می‌شد. همزمان با ورود اسلام، اداره سرزمین‌های ماوراءالنهر از جمله سغد، در دست فرمانروایان محلی بود که از استقلال نسبی سیاسی بهره‌مند بودند و به سغدشاه، اخشید، ورخومان، طرخون و غورک نام بردار بودند. با تشکیل حکومت سامانیان (۲۷۹- ۳۸۹ق)، ایالت سغد یکپارچه زیر سیطره و امارت آن‌ها درآمد. سغد تا روزگار مغولان پررونق بود اما پس از حمله مغول، اهمیت و جایگاه خود را از دست داد. عصر فترت حکومت تا برآمدن تیمور نیز ادامهٔ روند خرابی این سرزمین بود .این نوشتار بر آن است تا با بیان جغرافیای تاریخی ایالت سغد، اوضاع طبیعی و پیشینهٔ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن را بررسی کند.

کلید واژه‌ها: اخشید، بخارا، خراسان، سغد (صغد)، سمرقند، ماوراءالنهر.

مقدمه

ایالت سُغد (صُغد) سرزمینی حاصلخیز میان دو رود جیحون و سیحون و مهم‌ترین ایالت ماوراءالنهر بود. ماوراءالنهر نامی است که مسلمانان پس از تصرف سرزمین‌های آن سوی

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران. رایانامه: zamani1358@gmail.com
۲. استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان. رایانامه: ksalehi50@yahoo.com

رود آمودریا (جیحون) در خراسان، بر روی آن نهادند. به اشاره جغرافی‌دانان قدیم، این سرزمین در بخش شمالی فلات ایران قرار داشت و از غرب به ایالت خوارزم و بیابان غز، از شرق بـه منـاطق کوهسـتانی غـور و فـلات پـامیر و قسـمتی از بلنـدی‌هـای شـمال هندوستان و از جنوب به رود جیحون و از شمال به رود سیحون و قسمتی از سـرزمین ترکان در آن سوی رود سیحون محدود می‌شد (اصطخری، ۲۲۶؛ حـدود *العـالم*، ۳۲۸-۳۲۹؛ جیهانی، ۱۷۷). این سرزمین تا زمان ورود مسـلمانان، ورارود یـا فـرارود خوانـده می‌شد (فردوسی، ۲۲۹/۲) اما پـس از ورود اسـلام از سـوی مسـلمانان مـاوراءالنهر نـام گرفت. هر چند امروز ایالتی به نام سغد وجود ندارد، اما نـام و آوازه ایـن سـرزمین و دو شهر معروف باقی مانده آن یعنی سمرقند و بخارا در تاریخ تمدن اسلامی جاودانه خواهد بود. این مقاله به بررسی جغرافیای تاریخی سغد تا بر آمدن تیموریان می‌پردازد؛ چرا که گویا در دورهٔ تیموریان ، دیگر ایالت مستقلی به نام سغد وجود نداشته است. همچنـین کوشش شده است تا بر پایه تعریفی خاص از جغرافیـای تـاریخی[1] مباحـث مربـوط بـه جغرافیای طبیعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه سغد بـه ویـژه دو شـهر بخـارا و سمرقند با تأکید بر تأثیر عوامل جغرافیایی بر رویدادهای تاریخی ایـن منطقـه، بررسـی شود.

۱. ویژگی‌های طبیعی

به نقل جغرافیدانان مسلمان، سغد کوره‌ای از کوره‌های ماوراءالنهر بود. برخی سغد را در اقلیم چهارم (ابـن‌رسـته، ۱۱۲؛ صـورالاقالیم، ۸۶؛ حمـدالله مسـتوفی، ۲۲۳)، یـاقوت و قزوینی در اقلیم پنجم (یاقوت، ۳۱/۱؛ قزوینی، ۶۲۳) و مقدسی در اقلیم ششم دانسته‌اند

---

۱. در باره اصطلاح جغرافیای تاریخی دیدگاه های گوناگونی وجود دارد. برخـی آن را رشـته‌ای مجـزا و مسـتقل می‌شمارند (بیک محمـدی، ۴؛ *Encyclopedia Britanica*، Vol.5، p,1050). بسـیاری نیـز آن را شـاخه‌ای از جغرافیای انسانی دانسته که از وضع زندگی بشر و رابطهٔ انسان با محیط در گذشته بحث می‌کند (گنجـی، ۲۹۹؛ مهدوی، ۲۴۶). برخی نیز جغرافیای تاریخی را فصل مشترک همه رشته‌های جغرافیایی می‌دانند (قائم مقامی،۲۰). جغرافیای تاریخی با تاریخ جغرافیا و تاریخ محلی متفاوت است (مهدوی، ۱۲۴)؛ چرا که در جغرافیای تاریخی اصل جغرافیاست نه تاریخ. جغرافیای تاریخی، مطالعه و بررسی، جغرافیای طبیعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگـی یـک منطقه در دوران گذشته است (قائم مقامی، ۱۸؛ گنجی، ۲۸۹)که در آن از تأثیر عوامل جغرافیایی بر رویدادهای تاریخی صحبت می‌شود (مهدوی، ۱۲۷). بر این اساس در این مقالـه، جغرافیـای طبیعـی، سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگی منطقه سغد با تأکید بر تأثیر عوامل جغرافیایی بر رویدادهای تاریخی این منطقـه، مـورد بررسـی قـرار می‌گیرد.

(مقدسی،۸۹/۱). مساحت سُغد ۳۶ فرسخ در ۴۶ فرسخ بوده است (مقدسی، ۳۸۸/۲). به باور بسیاری از جغرافیدانان و مورخان، سغد، جزء جنّات اربعه (= غُوطه دمشق، نهر اُبَلّه بصره، شعب بَوّان فارس و سغد سمرقند) بوده است (نک: اصطخری، ۲۲۶؛ ابن حوقل، ۲۰۲؛ مقدسی، ۴۸/۱؛ بلعمی، ۷۶۲/۲؛ یاقوت، ۷۷/۱، ۵۰۳؛ قزوینی، ۲۲۶، ۲۸۹، ۵۸۶، ۶۲۳؛ صورالاقالیم، ۵۹؛ ابوالفدا، ۵۵۷). به لحاظ اقلیمی، سغد سرزمینی بسیار حاصل‌خیز، سرسبز و خرّم بوده است (نک: اصطخری،۲۳۱؛ *حدود العالم*،۳۳۰؛ سمعانی، ۲۵۹/۳؛ یاقوت، ۲۲۲،۴۱۰/۳؛ بغدادی، صفی الدین، ۷۱۶/۲، ۷۱۷). بیان ابن‌حوقل در آبادانی و خرّمی سغد و توابعش، چنان شگفت‌انگیز است که گویی به توصیف یک تابلو نقاشی می‌پردازد (نک : ابن حوقل،۲۰۲). جالب آنکه ابن حوقل همه آن صحنه‌ها را به چشم دیده و به تصویر کشیده است. در سغد درخت بسیار زیاد بوده، به طوری که مقدسی، سغد را «درختستان»خوانده (مقدسی، ۴۷/۱) و در معرفی بهشت‌های چهارگانه، از این سرزمین به «باغ [زمین] سغد» یاد می‌کند (همو، ۴۸/۱، ۴۹). قزوینی در این باره می‌نویسد: «صغد کوره‌ای است میان بخارا و سمرقند، که جمیعاً باغات و دهات است. چندان درختان به هم نزدیکند که دهات تا داخل نشوی، به نظر نمی‌آیند» (ص۶۲۴).

ایالت سغد سرزمینی وسیع بود که جنوب ازبکستان و غرب تاجیکستان امروزی را دربر می‌گرفت. این ایالت از شمال به رود سیحون (سیردریا) و نهر سغد و کوه‌های بُتم در بلاد ترک و از شمال شرقی به ایالت اُشروسَنه‌محدودمی‌شد. ایالت چَغانیان (صغانیان) در شرق و ایالت خراسان در غرب آن قرار داشت. از جنوب و جنوب غربی هم به رود جیحون (آمودریا) محدود می‌شد. (حافظ ابرو، ۱۶۹/۱) یاقوت به نقل از جیهانی روایتی عجیب درباره مشابهت سرزمین صُغد با صورت انسان نقل می‌کند: « صغد مانند انسانی است که سر آن بُنجیکَت، پاهایش کُشانیه، پشت آن وَفر و شکمش کَبُوکَث و دستانش مایَمُرغ و بزماجر است» (یاقوت، ۴۰۹/۳).

۲. پیشینۀ تاریخی

ایالت سغد از پیشینه تاریخی کهنی برخوردار است. در اوستا از سغد نام برده شده است (دوستخواه،۳۵۶/۱؛ ۶۶۰/۲؛ همچنین نک : اوشیدری،۳۲۹). در عصر هخامنشیان (۵۵۹-۳۳۰ ق.م) سغد از ساتراپ‌های این امپراتوری محسوب می‌شد (دوستخواه، ۳۹۷/۱) و نام آن در کتیبۀ بیستون با عنوان «سغدیانا» آمده است (همانجا؛ پیرنیا، ۱۳۱). هردوت نیز از

وجود سغدی‌ها در سپاه خشایارشاه در نبرد با یونانیان یاد کرده که بیان‌گر سلطه هخامنشیان بر این منطقه است (هردوت، ۳۷۶). پس از حمله اسکندر به این منطقه (۳۲۷ق.م)، با وجود مقاومت سرسختانه اهالی سغد (نک: زیمال، ۳۳۸؛ بلنیتسکی، ۱۰۰)، مقدونیان بر آنجا چیره شدند (فرای، *بخارا...*، ۲۴). در پی آن، تعداد زیادی از سغدیان به سوی شرق و مرزهای چین کوچیدند (قریب، *مطالعات سغدی*، ۲۰). هرچند بزرگ‌ترین قلمرو زمینی یونانیان در آسیا، در ناحیه سغد قرار داشت (زیمال،۳۳)، اما دولت شهرهای سغدی به زودی از سلوکیان (۳۳۰- ۲۵۰ق.م) مستقل شدند (زیمال،۳۴۰؛ قریب، همانجا). با تشکیل حکومت یونانی باختر(۱۴۷- ۱۲۸ق.م) دوباره سیطره سیاسی و فرهنگی یونانیان بر بخش‌هایی از آسیای مرکزی به ویژه ایالت سغد و اطراف آن ادامه یافت (فرای، *میراث...*، ۱۳۹) تا آن که یونانیان باختر سقوط کردند و امپراتوری کوشانیان جایگزین آنان در منطقه شدند. محققین بر اساس کاوش‌های جدید احتمال می‌دهند حوزه زرافشان، با ایالت مهم آن یعنی سغد، زیر فرمان روایی مستقیم کوشان‌ها نبوده است؛ چرا که بررسی‌های تاریخی در مورد این امپراتوری بر پایه مدارک سکه‌شناسی است و از دوره کوشانیان تنها یک سکه در سمرقند یافت شده است (فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ۴۱۴).

با انقراض کوشانیان (۳۵۹م) در دوران شاپور دوم (حک ۳۰۹-۳۷۹م) قدرت ساسانیان در شرق ایران فزونی یافت، تا آنکه قوم هیاطله توانستند در ورارود به قدرت برسند. هیاطله در تاریخ با نام‌های مختلف مانند هفتالیان، هپتالیان، هیتالیان و هپتالان و هون‌های سفید (هون‌های کیداری) خوانده شده‌اند (بارتولد، *تذکره ...*، ۵۷). فرای آنها را گروه دیگری از قبایل آلتایی زبان می داند (*میراث...*، ۲۰۸)، امّا مسعودی در *مروج الذهب* هیاطله را از اقوام صغدی[= سغدی] دانسته است که بین بخارا و سمرقند اقامت داشتند (۲۵۸/۱). این مطلب در جای دیگر عنوان نشده است، اما همین قدر معلوم است که مکان نشر قدرت هیاطله، سغد و نواحی مجاور آن بوده است (نک: گردیزی، ۶۸؛ یاقوت، ۴۲۲/۵). البته هیاطله به مرور به سوی غرب چین مهاجرت کردند (مارکوارت، ۱۲۳). ساسانیان به یاری ترکان توانستند هیاطله را در سال ۵۵۷م سرنگون سازند (بلعمی،۹۸۰/۲). پس از این واقعه، سرزمین هیاطله میان ترکان و ساسانیان تقسیم گشت. در این تقسیم‌بندی ناحیه سغد جزء قلمرو ترکان گردید و آمودریا (جیحون) مرز دو امپراتوری گشت (قریب، "سغدی‌ها..."، ۱۱). ترکان تا سال ۶۵۹م بر این

منطقه سلطه داشتند (رضا، ۲۰۳) ولی احتمالاً آنان حکومت مستقیم بر منطقه نداشتند. محققان اشاره می‌کنند که غالب شهرها و روستاها به وسیلهٔ حاکمان مستقلی که البته از سوی خاقان ترک انتخاب می‌شد، اداره می‌گشت (بارتولد، *آبیاری ...*، ۱۲). چنانکه مشاهده شد در عصر ساسانیان، این سرزمین ناحیه‌ای درگیر میان کوچ‌نشین‌ها و امپراتوری ساسانی بود. پادشاهان ساسانی جز دربرخی دوره‌ها سلطه مداوم بر این سرزمین نداشتند. در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم که متعلق به شاپور اول ساسانی است، نام سغد جزء مناطق زیر سلطه و خراج‌گزار شاپور ذکر شده است (فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ۵۹۲). با استناد به سکه‌های باقیمانده از منطقه، در این دوره ایالت سغد رونق بسیار داشت و سرزمین سغد به دو بخش سغد بخارا و سغد سمرقند تقسیم می‌شد (زیمال، ۳۴۸، ۳۵۹؛ قریب، *مطالعات سغدی*، ۲۴). در فاصله سقوط ساسانیان (۶۵۲م) و فتح ماوراءالنهر توسط مسلمانان (نیمه دوم قرن اول هجری)، دولت شهرهای سغدی خوش درخشیدند و میراث فرهنگی ساسانیان را به دوش کشیدند.

همزمان با ورود اسلام، اداره سرزمین‌های ماوراءالنهر از جمله سغد، در دست حکمرانان محلی بود که از استقلال کامل سیاسی بهره‌مند بودند. مدارک سغدی و کاوش‌های باستان‌شناسان نیز این مطلب را تأیید می‌نماید (فرای، *عصر زرین...*، ۶۴-۶۷). در سکّه‌های باقیمانده، لقب حکمرانان سغد «شاه» ذکر شده است. درمنابع چینی نیز از پادشاه مستقل سغد نیز به عنوان «اخشید» یاد شده است (زیمال،۳۵۷؛ نک: یعقوبی، *تاریخ*، ۲/ ۲۴۲). این منابع نام اخشید سغد را در زمان حمله اعراب «ورخومان» ذکر کرده‌اند (زیمال، ۳۵۹)؛ اما در منابع اسلامی چنین نامی نیامده و واژه‌هایی مانند طرخون و غورک ذکر شده است (نک: نرشخی، ۲۲۶،۱۶۴،۸۱،۵۷،۶۳؛ یعقوبی، همان، ۲۴۰/۲، ۲۴۲). یکی از مهم‌ترین منابع در خصوص اوضاع سیاسی و اجتماعی سرزمین سغد پیش از حمله اعراب، اسناد کوه مُغ است که در دهه سیِ قرن بیستم میلادی، در خرابه‌های کوه مغ، در دامنه بلندی‌های زرافشان قدیم پیدا شده‌اند و شامل نامه‌های سیاسی، اداری و تجاری سغدیان ـ با تقویم و ماه و روز سغدی ـ و همچنین بایگانی، حسابداری، اسناد حقوقی و صورت حساب‌های مالیاتی است (زیمال،۳۵۷؛ قریب، همان، ۳۲، ۳۳). در این اسناد از شاهی به نام «دیواشتیچ» یاد شده است که دعوی حکمرانی نمود و خود را اخشید سغد خواند (قریب، همان، ۴۹)، اما سرانجام کشته شد (همانجا؛

زیمال،۳۵۹- ۳۶۰).گویا وی همزمان با غورک (والی سمرقند در زمان فتوحات مسلمانان) با استفاده از آشفتگی اوضاع سیاسی، خود را والی سغد خواند (همو،۳۵۷).

پس از ورود اسلام تا مدت‌ها فرمان‌روایان محلی با القاب متفاوت بر مسند قدرت باقی بودند (نک ابن خردادبه، ۳۲) تا آن‌که با تشکیل حکومت سامانیان (۲۷۹- ۳۸۹ق)، ایالت سغد یک‌پارچه زیر سیطره و امارت آن‌ها درآمد. سغد تا روزگار مغولان (قرن ۷ق) پررونق بود. یاقوت حموی در آستانه حمله مغول، از این ناحیه به آبادی یاد کرده است (یاقوت، ۴۰۹/۳- ۴۱۰). اما پس از حمله مغول، اهمیت و جایگاه خود را از دست داد (بغدادی، صفی الدین، ۲/ ۸۴۲)، به طوری که در منابع تاریخی، مانند جهانگشای جوینی، نامی از ایالت سغد نیست و تنها یک بار نام نهر سغد آمده است (جوینی،۱۵/۲). صفی‌الدین بغدادی صاحب *مَراصد الاطلاع* نیز در قرن هشتم می‌نویسد: «(سغد) روزگاری از جنان دنیا بود، اما الآن ویران است و قوم تاتار همه نواحی آن را خراب کرده‌اند» (۷۱۶/۲-۷۱۷).

۳. توابع سغد

ایالت سغد سرزمینی نسبتاً وسیع بود که شهرها و روستاهای فراوانی را در بر داشت. مهم‌ترین آن‌ها بخارا و سمرقند بودند. برخی جغرافی‌دانان انتساب بخارا به سغد را نپذیرفته، یا با دیده تردید نگریسته‌اند (یاقوت، ۲۰۹/۳، ۴۰۹). ابن‌حوقل می‌نویسد: «روا بود که بخارا و کِش و نَسَف هر سه را در مجموعه سغد بشماریم ولی به سبب آسانی شرح آن، سغد را جداگانه آوردیم» (ابن حوقل،۲۰۹؛ همچنین نک : اصطخری،۲۳۲). مقدسی در تقسیم‌بندی خوره‌های آن‌سوی جیحون، صغد را از بخارا مجزا کرده است (مقدسی، ۳۸۲/۲). یاقوت نیز سمرقند، کش، نسف و اِشتیخَن را شهرهای مهم صغد شمرده و می‌گوید: «برخی نیز قائلند که بخارا هم در صغد است» (یاقوت، ۴۰۹/۳). به نظر می‌رسد بخارا به لحاظ سیاسی و اداری، مستقل از سغد بوده (همانجا) ولی به لحاظ جغرافیایی و اقلیمی جزء ناحیه سغد شمرده می‌شد (معین الفقرا، پانزده). یاقوت از دو صغد به نام‌های«صغد سمرقند» و «صغد بخاری» یاد می‌کند (یاقوت، ۴۰۹/۳؛ همچنین نک: بغدادی، صفی الدین، ۸۴۲/۲). سمرقند، مرکز سیاسی (نک: بارتولد، *گزیده...*، ۱۹۲-۱۹۳) و بخارا مرکز دینی آن ایالت به شمار می‌آمد (لسترنج،۴۸۹). برخی از جغرافی‌دانان نیز سغد را ناحیه‌ای میان بخارا و سمرقند دانسته‌اند (بغدادی، صفی الدین،

۷۱۶/۲، ۷۱۷، ۸۴۲؛ قزوینی،۵۸۶؛ همچنین نک: مسعودی، *مروج الذهب*، ۱۲۹/۱، ۱۵۳). آنچه مسلّم است این دو شهر جزئی از ایالت سغد و مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌شدند.

۳-۱. بخارا

بخارا از آبادترین شهرهای ایالت سغد و حتی ماوراءالنهر بوده است (*حدود العالم*، ۳۲۱؛ جیهانی، ۱۸۳؛ اصطخری، ۲۳۰-۲۳۱). ابن حوقل که در قرن چهارم هجری به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرده است، اشاره می‌کند که در میان سرزمین‌های اسلامی، شهری را باصفاتر و زیباتر و آبادتر از بخارا ندیده است (ابن‌حوقل،۲۰۱). نام اصلی بخارا به صورت «بُومجکَث» آمده است (اصطخری، ۲۳۹؛ سمعانی، ۳۲۷/۲؛ قس: مقدسی، ۴۰۵/۲؛ جوینی، ۷۶/۱). نرشخی و قزوینی با استناد به حدیثی از پیامبر(ص) درباره این شهر، نام اصلی آن را«فاخره» دانسته‌اند که در گذر زمان به بخارا بدل گشته است (نرشخی، ۳۰- ۳۲؛ قزوینی، ۵۷۸؛ همچنین نک: جوینی، ۷۴/۱). برخی فاخره را لقب بخارا دانسته‌اند (شرف‌الدین علی یزدی،۲۴۱/۱؛ معین الفقرا، پانزده). برخی برآنند که ریشه بخارا از واژه «بخار» معادل واژه بودایی «وهاره» است (نک: رنجبر،۴۳). عطاملک جوینی در این باره می‌نویسد: «اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مجمع علم باشد و این لفظ به لفظ بت‌پرستان اُیغور و خُتای نزدیک است که معابد ایشان را که موضع بتان است، بخار گویند» (جوینی،۷۶/۱). صاحب *برهان قاطع* درباره واژه بخارا می نویسد: «شهریست مشهور از ماوراءالنهر و مشتق از بخارست به معنی بسیار علم و چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بوده‌اند، بنابراین بدین نام موسوم شده است» (نک: تبریزی،۱۱۶۵/۲).

در اطراف بخارا کوهی نبود و شهر بخارا در جلگه قرار داشت (ابن حوقل،۲۱۰) و به صورت حصاری (اصطخری، ۲۳۱) با حدود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده است (اصطخری،۲۴۳؛ ابن حوقل،۲۰۱؛ حدود العالم،۳۲۹؛ قزوینی،۵۸۶). مسعودی در *التنبیه و الاشراف* می‌نویسد: «حصار بخارا را یکی از شاهان سغد به روزگار قدیم برای جلوگیری از تاخت و تاز اقوام ترک و دفع زحمت ایشان بنا کرد و در ایام مهدی تجدید بنا شد» (ص۶۲). تهاجم ترکان به بخارا در دوره اسلامی هم تداوم داشت، چنانکه نرشخی از گلایه مردم بخارا از تهاجم کافران ترک نزد امیر خراسان (ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی) یاد می‌کند که به فرمان او حصار بخارا را تجدید بنا کردند، اما در دوره سامانیان این حصار فرو ریخت (نرشخی، ۴۷- ۴۸).

بخارا دارای پیشینهٔ تاریخی بسیار کهن می‌باشد (نک نرشخی،۳۲- ۳۳؛ فرای، *بخارا...*، ۴۸، ۱۹- ۲۵)، اما عظمت و اعتبار آن در دوره اسلامی بود (ثعالبی،۱۰۱/۴). اسلام در قرن اول هجری وارد بخارا شد، ولی سلطه سیاسی مسلمانان بر آنجا در قرن دوم تثبیت گردید. تا زمان حکومت سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ق) اداره بخارا بر عهده فرمانروایان محلی به نام «بُخار خُداه» بود (ابن خردادبه،۳۲؛ نک: نرشخی،۱۱، ۸۲، ۱۵۹). در دوره حکومت سامانیان بخارا مرکز و دارالاماره بود. ابن حوقل می‌نویسد: «مردم بخارا به حسن طاعت و فرمان بردن از حاکمان معروف‌اند و کم‌تر اتفاق می‌افتد با حاکمی مخالفت کنند، و به همین سبب امرا آنجا را برای اقامت بر سایر جاهای ماوراءالنهر ترجیح می‌دهند» (ص ۲۱۸؛ نک: اصطخری، ۲۲۵؛ معین الفقرا، پانزده). اصطخری بخارا را دارالملک همیشگی منطقه خوانده است (اصطخری، ۲۳۲، ۲۳۹؛ نرشخی، ۱۲۷؛ نک: حدود *العالم*، ۳۲۹). در این زمان بخارا به اوج رونق خود رسید و در بلاد شرق به «قبة الاسلام» ملقب شد (نرشخی، ۷۷؛ جوینی، ۷۵/۱؛ همچنین نک: رنجبر،۶۰). این شهر بعد از سقوط سامانیان میدان تاخت و تاز ترکان بیابانگردی شد که هیچ قدرتی بر آنان سلطه نداشت (فرای، همان، ۳۲۳). قراخانیان (۳۸۹-۶۰۹ق) در سال ۳۸۸ هجری بخارا را تصرف کردند، اما یک سال بعد به علت شیوع بیماری طاعون، شهر را ترک کردند و شش سال بعد در سال ۳۹۵ هجری دوباره بر آن شهر مسلط شدند (جرفادقانی، ۱۸۴). بخارا در زمان حاکمیت قراخانیان یکی از پایتخت‌های آنان شد، از این رو یکی از امرای قراخانی، به نام شمس الملک نصر بن ابراهیم تَمغاج خان، کاخ «شمس‌الملک» را بنا نهاد (نرشخی، ۴۰-۴۱).

غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ق) نتوانستند بر بخارا چیره شوند. در سال ۴۸۲ هجری ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ق) با لشکرکشی به بخارا خرابی بسیار پدید آورد (همو، ۴۰). در عصر خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸ق) بر اثر حملهٔ اتسز (۵۲۲-۵۵۱ق) به بخارا در سال ۵۳۴ هجری، دیوار شهر ویران شد (بارتولد، *ترکستان نامه*، ۴۸۴/۲). در سال ۶۰۴ هجری سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷ق) بخارا را گرفت و بنای کهندژ را از نو ساخت (ابن اثیر، ۵۰۸/۷). بخارا به هنگام هجوم مغولان در سال ۶۱۷ هجری، دیوار و خندق داشت (جوینی، ۷۱/۱)، اما پس از آن طعمه غارت و چپاول شد (نرشخی، ۳۶؛ معین الفقرا، ۹۲؛ رشیدالدین فضل الله، ۳۵۹/۱-۳۶۲) و مدت یک قرن در خرابی و نکبت ماند. در *جهانگشای* جوینی در این باره آمده است: «یکی از بخارا پس از واقعه

(حمله مغول) گریخته بود و به خراسان آمده، حال بخارا ازو پرسیدند گفت آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند. جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که در پارسی موجزتر از این سخن نتواند بود» (۸۳/۱). ابن بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم هجری از بخارا دیدار داشته است، این سخن را تأیید می‌کند (ص ۳۸۱).

بخارا توابع و روستاهای فراوانی داشت (نک: ابن حوقل، ۲۱۳؛ نرشخی، ۲۷). خُجاده، مَغکان، بَمجکَث، طَواویس و زَندَنَه شهرهای شناخته شده درون حصار بخارا بودند (اصطخری، ۲۴۴). طواویس از دیگر شهرها مهم‌تر می‌نمود (مقدسی، ۳۸۶/۲). نام باستانی طواویس «ارقود» بود، اما اعراب پس از ورود به آنجا، نام طواویس بر آن نهادند (در مورد وجه تسمیه طواویس نک: نرشخی،۱۷). بقایای این شهر به صورت خاکریز هنوز باقی است (بارتولد، *گزیده*...، ۱۲۵-۱۲۷). رامتین و بَیکَند از شهرهای مهم پیرامون بخارا بودند. بیکند مهم‌ترین شهر تجاری و بازرگانی منطقه محسوب می‌شد و به «مدینة التجار» شهرت داشت (ابن فقیه، ۱۷۵؛ نرشخی، ۶۲؛ ابن خردادبه، ۲۲؛ مقدسی، ۴۰۸/۲). مورخان شمار رباط‌های فراوان این شهر و محراب زیبای مسجد جامع آن را در سرتاسر ماوراءالنهر بی‌همتا دانسته‌اند (نرشخی، ۲۵؛ حدود العالم، ۳۳۰؛ اصطخری، ۲۴۵؛ ابن حوقل،۲۱۷؛ جیهانی،۱۸۵؛ مقدسی،۴۰۸/۲؛ معین الفقرا، چهارده). بعد از سقوط سلسله سامانی، این شهر متروک شد. سمعانی در قرن ششم هجری، در ویرانه‌های بیکند، چند خانواده ترکمن را دیده که در رباط‌های اطراف شهر سکونت داشتند (سمعانی، ۴۳۴/۱). این شهر امروزه به صورت ویرانه‌ای در جنوب غربی بخارا قرار دارد (بارتولد، همان، ۹۷ ،۱۲۷). رامتین نیز جایگاه ویژه‌ای داشت و به گفته نرشخی، پایتخت زمستانی امیران بخارا به شمار می‌رفت (نرشخی، ۲۳). این قریه اکنون وجود دارد و در ۱۸ کیلومتری شمال بخارا قرار دارد (بارتولد، همان، ۱۲۵-۱۲۷).

۳-۲. سمرقند

سمرقند دیگر شهر مهم ایالت سغد بود. سمرقند، قصبه سغد (اصطخری،۲۴۲؛ ابن حوقل،۲۱۹؛ جیهانی،۱۸۷؛ قزوینی، ۶۱۵، ۶۲۴؛ یاقوت، ۲۲۲/۳؛ ۲۴۶؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۷۳۶؛ معین الفقرا، پانزده) و مرکز آن ایالت بود. مقدسی در این باره می‌نویسد: «اگر کسی بپرسد که چرا [سمرقند را مرکز فرض کردی] و بخارا را که امیرنشین و جایگاه دیوانست [و نشانه مرکزیت نزد تو همین است] مرکز نشناختی؟ به

او گفته می‌شود شاه نشین بودن [بخارا] دلیل مرکز بودن آن نمی‌شود، زیرا که شاهان سامانی تنها برای تبرک از سمرقند بدانجا آمدند» (۲/ ۳۸۵، ۳۸۹). بسیاری از جغرافیدانان، سمرقند را بزرگ‌ترین و مشهورترین شهر ایالت سغد خوانده‌اند (یعقوبی، *البلدان*، ۵۷؛ همچنین نک: ابن خردادبه، ۱۴۷، ۱۴۸؛ ابن فقیه، ۱۷۷؛ یاقوت، ۲۴۸/۳، جوینی، ۹۰/۱). این شهرت و عظمت به اندازه‌ای بوده که گاه سغد جزئی از سمرقند و از مضافات آن خوانده شده است (سمعانی، ۲۵۹/۳؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۵۵۷/۲). یاقوت، سمرقند را در اقلیم چهارم دانسته و طول جغرافیایی آن را ۸۹ درجه و عرض جغرافیایی آن را ۳۶ درجه ثبت کرده است (۲۴۷/۳). سمرقندی در *قندیه*، سمرقند را شهری از اقلیم پنجم می خواند (ص۱۲۲). مساحت شهر به گفته اصطخری و یاقوت دو هزار و پانصد جریب بود که بازارها و گرمابه‌ها را نیز دربر می‌گرفت (۲۴۶/۳). بغدادی در *مراصد الاطلاع* می‌نویسد: «سمرقند شهری بزرگ است که دوازده دروازه داشت که از آهن بود و بین هر دروازه، یک فرسخ فاصله بود» (۷۳۶/۲).

جغرافیدانان و مورخان درباره قدمت و بنیان سمرقند بسیار سخن گفته‌اند. برخی روایت‌ها بنیانگذاری آن را بـه افراسیاب، قهرمان نیمه افسانه‌ای شاهنامه و برخی به کیکاووس بن کیقباد نسبت می‌دهند (قزوینی، ۶۱۵). عده‌ای نیز تُبّع (از ملوک یمن) را سازنده سمرقند خوانده‌اند (ابن حوقل، ۲۲۱؛ ابن فقیه، ۱۷۶). اصطخری مـی‌نویسد: «من دروازه‌ای دیدم به سمرقند، روی در به آهن پوشیده و بر یک پاره از آن چیزی نبشته، از آنان پرسیدم گفتند: این دروازه تبع نهادست و به زبان حمیری برین آهن نبشته است کی دره صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است... زمانی که من در سمرقند بودم آن در را سوزاندند و آن کتابت از بین رفت» (ص۲۴۸). اما عمده منابع جغرافیایی، اسکندر(ذو القرنین) را بنا کننده این شهر دانسته‌اند (مقدسی، ۴۰۲/۲؛ ابن فقیه، ۱۷۵؛ قدامة بن جعفر، ۱۸۷؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۷۳۶/۲). جامع‌ترین مطلب درباره بانی سمرقند در کتاب *قندیه* آمده است: «ابتدای عمارت قلعه این شهر از کیکاووس است و عمارت دویم از ملک تبع است و ملک تبع پادشاهی بود که در جانب ولایت یمن و عربستان بوده و این شهر را فتح کرده بوده است و عمارت سیوم از آن ملک اسکندر است و ملک اسکندر بر دور قلعه سمرقند دیوار علی‌حده نهاد و آن را در حال، دیوار قیامت می‌گویند و عمارت چهارم از آن امیر تیمور گورکان است» (سمرقندی، ۱۳۸-۱۳۹).

پس از فتح کامل منطقه به دست مسلمانان، والیانی از سوی دستگاه خلافت برای اداره این سرزمین منصوب شدند که لقب«طرخان» داشتند (ابن خردادبه، ۳۳). با سپردن ولایت سمرقند به نوح بن اسد بن سامان توسط مأمون عباسی (همانجا؛ نرشخی، ۱۰۵) این شهر دارالملک منطقه گردید (اصطخری، ۲۴۸؛ جیهانی، ۱۸۷؛ معین الفقرا، پانزده) تا آنکه امیراسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ق)، بخارا را به مرکزیت حکومت سامانیان برگزید. سمرقند بعد از سقوط سامانیان، یکی از پایتخت‌های قراخانیان شد، ولی جنگها و حوادث زیادی در این شهر زیبا رقم خورد و چهرهٔ آن را در دو قرن پنجم و ششم هجری دگرگون ساخت. در سال ۴۴۹ق وبای عام، که ناحیه سغد را فرا گرفته بود، به سمرقند نیز سرایت و بسیاری را هلاک کرد (ابن‌اثیر،۱۹۷/۶؛ نسفی،۴۰۲و۵۵۵؛ سمعانی، ۲۱۳/۱). سمرقند در دوره سلجوقیان(۴۲۱-۵۹۰ق) و خوارزمشاهیان(۴۹۰-۶۲۸ق) در معرض حمله و غارت قرار داشت (نک: بنداری، ۵۲، ۲۴۱؛ ابن‌اثیر، ۳۱۴/۵، ۳۱۶؛ ۶۱۹/۶؛ ۵۱۳/۷). در قرن هفتم هجری نیز آتش ویرانگری مغولان، دامان سمرقند را گرفت و این شهر به گورستان و ویرانه بدل شد (جوینی، ۹۳/۱-۹۶؛ رشیدالدین فضل الله، ۳۶۲/۱؛ ابن بطوطه،۳۹۱). اما دیری نپایید که در عصر تیموریان(۸۰۷-۹۱۱ق) سمرقند پایتخت حکومت شد و دوباره شکوه و بزرگی پیشین را فراچنگ آورد و به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی، فرهنگی جهان اسلام بدل گشت (شرف‌الدین علی یزدی، ۵۷۱/۱؛ همچنین نک راقم سمرقندی، ۳۰-۳۲، ۵۵، ۵۶).

سمرقند آبادی‌ها و شهرهای فراوان داشت. مهم‌ترین آنها وَرَغسَر، ساودار، دَرغَم و مایَمُرغ بودند (نک: مقدسی،۴۰۳/۲-۴۰۴؛ اصطخری، ۲۵۱-۲۵۲). اصطخری دیه مایمرغ را از همه روستاهای سمرقند آبادتر و انبوه‌تر دانسته و می‌گوید این دیه جایگاه اخشید سمرقند بود. گویا کوشک‌های اخشیدی تا زمان وی برپا بوده است (اصطخری، ۲۵۱-۲۵۲). در شمال سمرقند شهرهای اِشتیخَن و کُشانیه (کشانی) و وَذار قرارداشتند. اصطخری ساکنان شهر وذار را قومی از عرب می‌خواند (اصطخری، ۲۵۳؛ همچنین نک: یاقوت، ۳۶۹/۵). به اعتقاد ابن‌حوقل کشانیه و اشتیخن در مساحت و بزرگی همسان بودند و اشتیخن، جایگاه اخشید سمرقند بوده است (ابن‌حوقل،۲۲۷). یاقوت می‌نویسد: «به اعتقاد برخی قصبه سغد، اشتیخن است و آن جا برتر از سمرقند است» (۴۰۹/۳). بلاذری نیز می نویسد: «مقرّ ملوک سغد، ابتدا سمرقند بود، بعدها اشتیخن شد» (ص۴۱۰). صاحب *حدود العالم* شهر کشانی را آبادترین شهر سغد (ص۳۳۱) و ابن‌حوقل

آنجا را «قلب سغد» خوانده و مردمانش را از همه مردم سغد توانگرتر شمرده است (ابن حوقل،۲۲۷؛ همچنین نک اصطخری،۲۵۴؛ یاقوت، ۴۶۱/۴).

سه شهر مهم کَرمینیَه، دَبوسیَه و رِبَنجَن، بین سمرقند و بخارا قرار داشتند (اصطخری، ۲۴۶؛ معین الفقرا، پانزده؛ لسترنج، ۴۹۷). در نواحی جنوبی سمرقند نیز شهرهای کَش و نَخشَب بودند (ابن خردادبه،۲۳). اعراب نخشب را نَسَف خواندند (مقدسی، ۴۱۰/۲). گویا زادگاه مُقنّع، امام سپیدجایگان، این شهر بوده است (صورالاقالیم، ۸۶؛ لسترنج، ۵۰۰).

۴. اوضاع اجتماعی

آگاهی‌های تاریخی در خصوص اوضاع اجتماعی سغد بسیار کم است. در منابع به میزان جمعیت سغد و شهرهای آن اشاره نشده است. وقوع بلایای طبیعی و جنگ‌ها، که تغییرات جمعیتی ایجاد می‌کرد، تخمین جمعیت این منطقه را طول تاریخ دشوارتر کرده است. آنچه که از منابع بر می‌آید این است که سمرقند و بخارا متراکم‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای ماوراءالنهر بودند (ابن حوقل،۲۱۱؛ اصطخری، ۲۳۹؛ جیهانی، ۱۸۳؛ مقدسی، ۴۰۶/۲). ابن‌حوقل که در قرن چهارم هجری از بخارا بازدید کرده است، ساختمان‌های شهر بخارا را به هم پیوسته و با اندازه‌ای معین توصیف می‌کند و می‌نویسد: "سکنه شهر به قدری انبوه است که خواربار و محصولات خودشان کفایت نمی‌کند" (ابن‌حوقل،۲۱۱). بارتولد در بررسی‌های خود، جمعیت سمرقند را در عصر سامانیان بیش از پانصد هزار نفر و پیش از حملهٔ چنگیزخان صدهزار خانوار تخمین زده است (*ترکستان نامه*، ۲۷۷/۱). بر اساس گزارش ابن اثیر، در سال ۶۰۶ق هنگام حمله مغولان به سمرقند در مدت سه روز حدود دویست هزار تن از مردم شهر کشته شدند (۵۱۳/۷).

ترکیب جمعیتی سغد پس از ورود اسلام، آمیخته‌ای از عجم و عرب بود (یعقوبی، همان، ۵۶) و اعراب تنها مهاجران این منطقه نبودند. اصطخری می‌نویسد: «اصل مردم بخارا در قدیم قومی بودند که از اصطخر به آنجا انتقال کردند» (ص۲۴۵؛ نیز نک: معین الفقرا، چهارده). درعصر امویان (۴۱-۱۳۲ق) مهاجرت‌هایی با اهداف نظامی و اقتصادی، از عراق به خراسان و ماوراءالنهر روی داد. این مهاجرت‌ها به اندازه‌ای گسترده بودند که به اشاره یعقوبی در همه جای ماوراءالنهر قوم عرب بود جز اُسروشَنَه (همان، ۵۸). سمرقندی از اقامت طوایف و اقوام مختلف در اطراف سمرقند یاد می‌کند (ص ۱۳۳).

اقامت قبایل عرب در بخارا چشم‌گیرتر بوده است؛ به گونه‌ای که یکی از دروازه‌های بخارا منسوب به قوم بنی اسد بـود (نرشـخی،۷۶، ۲۰۸). نرشـخی نـام پیشـین آن را «مهـره» خوانده است (همو، ۷۶). مهاجرت اقوام و قبایـل مختلـف پیامـدهای ناخوشـایندی نیـز دربرداشت چنان‌که جغرافی‌دانان مسلمان که بخارا را دیده‌اند، از خانه‌های تنگ و گران و کثیف آن شهر گلایه کرده‌اند (مقدسی،۴۰۷/۲). گاه این مهاجرت بر عکس بود. منابع از مهاجرت برخی از سغدیان به فرغانه یاد می‌کنند که تحمـل دشـواری‌هـا و پرداخـت مالیات‌های سنگین اعراب را غیر ممکن می‌دیدند؛ از ایـن رو بـه ناچـار از ایـن منطقـه می‌کوچیدند (ورهرام، ۲۶).

۵. اوضاع فرهنگی

۵-۱. زبان مردم سغد

زبان مردم منطقه، زبان سغدی بود که از گذشته‌های دور به این زبان سخن می‌گفتند. تا به امروز مدارک بسیاری در این منطقه به زبان سغدی پیدا شده است. از جمله در سال ۱۹۰۴ در ناحیه تورفان (بخشی از ترکستان چین) قطعـاتی بـه ایـن زبـان کشـف شـد (قریب، همان، ۱۹،۲۵- ۲۷). بارتولد معتقد است: «زبان سغدی مسلّما یک زبان ایرانـی است[که] در تاریخ دنیا آثار بیشتری از خود باقی گذاشته و در آسیای مرکزی اسـناد و آثار ادبی به زبان مزبور پیدا شده است» (*تذکره*... ، ۱۸). این زبان از سـمرقند تـا چـین رواج داشته است. بارتولد نشر زبان سغدی در چین را در نتیجه کوچ گروهی از سغدیان می‌داند که پس از حمله اسکندر، به چین مهاجرت کردند (*همان*، ۱۹). به اشاره بیشـتر جغرافی‌دانان مسلمان، پس از اسلام نیز تا چند قرن زبان سغدی با انـدکی تحریـف در شهرها و روستاهای این منطقه به ویژه بخارا و سمرقند، زبانی زنده بود (جیهانی، ۱۸۵؛ ابن حوقل، ۲۱۷؛ اصطخری،۲۴۵؛ همچنـین نـک : معـین الفقـرا، چهـارده؛ زیمـال، ۳۴؛ بارتولد، *گزیده*...، ۱۸). هرچند که زبان سغدی مردم سمرقند و بخارا تا حدودی متفاوت بود، ولی زبـان همـدیگر را مـی‌فهمیدنـد (مقدسـی، ۴۹۱/۲). گـزارش‌هـای تـاریخی و تحقیقات پژوهشگران معاصر حاکی از آن است که زبان سغدی ضمن حفـظ موجودیـت خود به عنوان یک زبان قدیمی، کم‌کم جایگاه خـود را ازدسـت داد و از اهمیـت افتـاد (خromodف، ۱۳-۱۴). با این حال ، زبان سغدی، به صورت یک زبان محاوره‌ای تـا دورهٔ مغول باقی بود.

۵-۲. دین‌های رایج

در مورد پیشینه مذهبی سغدیان اطلاعات مبهمی در دست است. کشف مجسمه‌های آناهیتا در حفریات سغد و خوارزم، بیان‌گر گسترش دین زرتشت در این منطقه است (داندامایف،۳۰۹؛ همچنین نک: بارتولد، *گزیده*...، ۲۱). وجود نام مغ در چند محل، از جمله کوه مغ (در درّه زرافشان) نیز امکان باور به نوعی آیین زرتشتی در این مرز و بوم را تأیید می‌کند (قریب، همان، ۳۴). هرچند با ورود اسلام، جغرافیای مذهبی منطقه تغییر یافت و شریعت اسلام (به ویژه مذهب حنفی) فراگیر شد، (عبد الجلیل، ۴۹۳)، اما ادیان و مذاهب پیشین نیز در منطقه باقی بودند. ابوعبدالله محمد خوارزمی، که در زمان سامانیان کتاب *مفاتیح العلوم* را نوشته است، از وجود عقاید و فرقه‌های غیراسلامی نظیر مانویه، زنادقه، مزدکیه، به‌آفریدیه و هرابذه (هیربدان) خبر می‌دهد که جملگی از شاخه‌های مسلک زرتشتی بودند (ص۳۸-۳۹). نرشخی در چند جای کتابش از وجود مغان در بخارا خبر داده است (صص ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۴۳، ۸۳). شهرستانی محل اولین آتشکده را طوس و آخرین آنها را بخارا ذکر می‌کند که نام آن «بروسون» بوده است (۴۳۷/۱-۴۳۸). اصطخری از گروهی از مغان در سمرقند نام می‌برد که به نگاهبانی بازار رأس‌الطاق مشغول بودند و در مقابل همین وظیفه از جزیه معاف بودند (اصطخری، ۲۴۷؛ همچنین نک : ابن حوقل، ۲۲۰). بنا به نوشته ابوریحان بیرونی، زرتشتیان ماوراءالنهر در اوایل قرن پنجم هجری به طور عمده در نواحی سغد و خوارزم سکونت داشتند (صص۲۳۳-۲۳۴؛ ۲۹۱-۲۹۲). در سمرقند در قرن پنجم هجری، محله‌ای به نام «سکه مجوس» وجود داشت که مجوسیان در آن ساکن بودند و مسلمانان آن شهر، آنان را دشمن خدا و خود تلقی می‌کردند (سمعانی، ۳۸/۵). سمرقند کانون مانویان ماوراءالنهر بود (بارتولد، *گزیده*... ، ۲۰۶). صاحب *حدود العالم* ضمن اشاره به این مطلب، مانویان عصر خود را «نغوشاک» خوانده است (ص ۳۳۱). بیرونی نیز در قرن پنجم هجری از وجود مانویان در سمرقند خبر می‌دهد. وی می‌نویسد: «از اشخاصی که دعوت او (مانی) را پذیرفته‌اند، جمعی باقی مانده‌اند که در شهرها پراکنده‌اند و جز فرقه‌ای که در سمرقند هستند و به صابئین معروفند، جایگاه معینی ندارند» (ص۳۱۰). شهرستانی از وجود پیروان برخی فرق مزدکی در سغد سمرقند یاد می‌کند (۴۲۸/۱). نرشخی نیز در زمان خود (قرن۴ق) از بازاری به نام ماخ یاد می‌کند که هنوز در آن بت می‌فروختند

و این نشان می‌دهد بت‌پرستی به طور کامل از میان نرفته بود (ص ۲۹؛ همچنین نک: بارتولد، *گزیده*...، ۱۲۰).

از میان ادیان دیگر، دین مسیحیت در برخی نواحی سغد پیروانی داشت. ابن حوقل از روستایی در جنوب سمرقند به نام «شاوذار» نام می‌برد که کانون مسیحیان بود. وی در آنجا گروهی از مسیحیان را دیده که اقامت گزیده بودند. این روستا دارای موقوفه‌ای معروف به نام «وزکرده» بود که هر ساله گروه بسیاری از مسیحیان برای عبادت به آنجا می‌آمدند (ابن حوقل، ۲۲۵؛ همچنین نک: اصطخری،۲۵۲). ابن‌ندیم از یکی از شاهدان موثق نقل می‌کند که ساکنان صغد ثنوی و مسیحی بودند (ص۲۰) که احتمالا مربوط به روزهای نخستین فرمانروایی اعراب باشد. نرشخی نیز از مسجدی به نام بنی‌حنظله نام می‌برد که در گذشته کلیسای ترسایان بوده است (ص۷۳).

این منطقه همچنین محل خروج مقنع و سپیدجامگان است که از مهم‌ترین قیام‌های دینی و اجتماعی در ماوراءالنهر محسوب می‌شود (شهرستانی، ۲۰۱/۱؛ بغدادی، عبدالقاهر، ۲۵۷). نرشخی در *تاریخ بخارا* به طور مفصل قیام مقنع را بیان کرده است. در نتیجه تبلیغات مقنع، بسیاری از سغدیان به او پیوستند. تعلیمات وی، ضد اسلامی بوده و ظاهرا جنبه مزدکی داشته است (نک: ۹۰-۱۰۳). بنا به گفتهٔ مقدسی، پیروان مقنع لباس سفید به تن می‌کردند و از لحاظ اعتقادات دینی به زندیقان نزدیک بودند (۴۷۴/۲). قیام مقنع در سال ۱۶۹ هجری سرکوب شد، اما پس از مرگ وی پیروانش در منطقه حضور داشتند (نرشخی، ۱۰۳-۱۰۴؛ بغدادی، عبد القاهر، ۲۵۹). سایر فرق و مذاهب، به ویژه شیعه اسماعیلیه نیز در سغد فعالیت داشتند (هاجسن، ۳۴۳).

۶. اوضاع اقتصادی

۶-۱. کشاورزی

جغرافی‌دانان گذشته، در آثارشان به اوضاع اقتصادی و نوع معیشت مردم و صادرات و واردات منطقه کم اشاره کرده‌اند، اما از همین مقدار اندک مشخص است که سغد سرزمینی حاصل‌خیز، آباد و پررونق بوده است. آب و هوای مناسب و حاصل‌خیزی منطقه و همچنین گذشتن رود سغد و شاخه‌های آن از این سرزمین، مهم‌ترین عوامل سرسبزی و آبادانی سغد بودند (نک: اصطخری،۲۴۳-۲۵۰؛ ابن‌حوقل،۲۲۲-۲۲۳، نرشخی، ۸). رودها و کانال‌های متعدد و پرآب، مزارع و مراتع این حوزه را آبیاری

می‌کردند. مجموع این عوامل رونق کشاورزی را به دنبال داشت. ابن‌حوقل می‌نویسد: «میوه‌های بخارا سالم‌ترین و لذیذترین میوه‌های ماوراءالنهر است و حاصلخیزی بخارا به اندازه‌ای است که اگر کسی به قدر یک جریب زمین داشته باشد زندگی او با گروهی از منسوبان و افراد خانواده تأمین می‌شود» (ص ۲۱۵). این فراوانی نعمت (نک: *حدود العالم*، ۲۳۱) مردم این دیار را بخشنده و گشاده‌دست ساخته بود. وی در سغد از خانه‌ای یاد می‌کند که در آن صد سال بر روی میهمانان باز بوده و مسافران می‌توانستند نیازمندی‌های خود را از آنجا تأمین کنند (اصطخری، ۲۲۸؛ همچنین نک: ابن حوقل، ۱۹۵-۱۹۶).

۶-۲. تجارت و بازرگانی

ایالت سغد به دلیل جایگاه مناسب، یعنی قرار گرفتن در مسیر راه ابریشم و وجود بازارهای فراوان و بر اثر انبوهی جمعیتش، از رونق بازرگانی و تجاری ویژه‌ای برخوردار بود؛ چنان‌که برخی شهرهای آن را «مدینة التجار» می‌خواندند (نرشخی، ۳۰؛ ابن خردادبه، ۲۲؛ مقدسی، ۲/ ۴۰۸؛ همچنین نک: جیهانی، ۱۸۶).

سغدیان از گذشته در بازرگانی شرق و غرب آسیا فعال بودند (قریب، همان، ۱۹) و محصولات نفیس شهرها و روستاهای آن تا چین، عراق، شام، مصر و حتی روم نیز می‌رفت (نرشخی، ۲۸؛ مسعودی، *مروج*...، ۱۳۷/۱؛ ابن حوقل، ۲۱۶؛ یعقوبی، همان، ۱۷)، اما عمده بازرگانی سغدیان با چینیان بوده است (نک: نرشخی، ۲۶، ۶۲؛ مسعودی، همان، ۱۳۷/۱-۱۳۸؛ ۱۵۴؛ بارتولد، *آبیاری*...، ۱۴؛ همو، *گزیده*...، ۳۱۳). راه تاریخی و سنتی «جاده خراسان» به ویژه در قرن‌هایی متمادی، سرزمین چین را به امپراتوری بیزانس متصل می‌کرد و از همین راه کالاهای دیگر نیز به کشورهای مختلف فرستاده می‌شد. بازرگانان سغدی در سرتاسر مسیر ایران تا چین در حرکت بودند (قریب، همان، ۲۲) و کاروان‌هایی هم که از چین می‌آمدند، در شهرهای این ایالت اتراق می‌کردند و محصولات خود را به بازرگانان و مردم عادی عرضه می‌کردند؛ در نتیجه بازارهای شهرها و روستاهای سغد بسیار پررونق بودند (نک: نرشخی، ۱۷- ۲۲). ابن‌حوقل در مورد بازارهای بخارا می‌نویسد: «در اندرون و بیرون باروی شهر، بازارهای به هم پیوسته است که در مواقع معینی دایر می‌شود و در آنها به داد و ستد چهارپا و لباس و برده و کالاهای دیگر از قبیل روی و مس و ظروف و لوازم ذخیره‌ای می‌پردازند» (ابن‌حوقل،

۲۱۷؛ همچنین نک: معین الفقرا، چهارده). از مهم‌ترین بازارهای بخارا، بازار معروف «ماخ» بود که در آن بت خرید و فروش می‌شد. نرشخی در اهمیت این بازار می‌نویسد: «به بخارا بازاری بوده است که آن را بازار ماخ روز خوانده‌اند، سالی دو بار هر باری یک روز بازار کردندی و هر باری که بازار بود زیادت از پنجاه هزار درم بازرگانی شدی» (ص،۲۹). در شهرها و توابع بخارا نیز بازارهای کوچکی به صورت چند روزه برپا می‌شد که مردمان و بازرگانان اطراف، جهت خرید و فروش به آن بازارها روی می‌آوردند (نرشخی، ۱۸؛ سمعانی، ۲۸۲/۴). از جمله آن‌ها بازار معروف طواویس بود که در آن اجناس معیوب و کهنه خرید و فروش می‌شد (ابن حوقل،۲۱۶). در شَرَغ ـ یکی از روستاهای بخارا ـ بازاری در وسط زمستان به مدت ده روز افتتاح می‌شد که عمده‌ترین اجناس آن را پوست گوسفند و چوب تشکیل می‌داد. در یکی دیگر از توابع بخارا به نام دَرَخشِه بازاری بود که هر پانزده روز یکبار تشکیل می‌شد و چون سال به آخر می‌رسید بازار را بیست روز طول می‌دادند و روز بیست و یک را نوروز می‌گرفتند که کشاورزان، اول سال را همان روز حساب می‌کردند و آن را نوروز کشاورزان می‌گفتند (نرشخی،۲۰-۲۱). نرشخی می‌نویسد: "این بازار امروزه (در زمان نرشخی) آدینه بازار است و از آن روی و کرباس به همه ولایت‌ها می‌برند" (ص۲۱). بیرونی نیز می‌گوید: "سغدیان در روز سوم از ماه ششم سال، عیدی به نام «کشمین» را جشن می‌گرفتند و در آن روز در روستای کَمجکَت بازار روز بر پا می‌کردند. در ماه پایانی سال، بر تعداد بازارها افزوده می‌شد و بازارهای روز در بسیاری از روستاهای سمرقند برپا می‌شد (ص ۲۹۲-۲۹۳).

قدرت و توانایی اقتصادی مردم ناحیه سغد قابل توجه بوده است (نک: مقدسی،۲/ ۴۰۱-۴۰۲؛ نرشخی، ۱۸، ۲۶). نرشخی از روستایی به نام طواویس در اطراف بخارا یاد می‌کند که مردمانش هر یک در منزل خویش به رسم تجمّل چند طاوس نگاه می‌داشتند و برای همین نام اصلی شهر را که ارقود بود، به طواویس بدل کردند (ص۱۷). وی تصریح می‌کند که در همین منطقه طواویس در سال چند نوبت بازار برگزار می‌شد و قریب ده هزار بازرگان به مبادله کالا می‌پرداختند و مردم ناحیه به سبب رونق اقتصادی جملگی توانگر بودند (ص ۱۸، جیهانی،۱۸۵؛ ابن حوقل،۲۱۶؛ مقدسی، ۴۰۷/۲).

۶-۳. سکه‌های رایج

سکه رایج بخارا درهمی موسوم به «غطریفی» بود. سکّه غطریفی منسوب به «غطریف بن عطاء الکندی» برادر خیزران ، مادر هارون الرشید است که در سال ۱۸۵ هجری از سوی هارون حکومت خراسان را به دست آورد (نرشخی، ۵۰؛ گردیزی، ۲۸۶). نرشخی می‌نویسد این سکه در کوشک ماخک، در شهر بخارا ضرب می‌شد (ص۵۲). به اعتقاد بارتولد در همه بلاد ماوراءالنهر، تنها در سمرقند و بخارا و تونکت ضرابخانه وجود داشته است (بارتولد، *گزیده...*، ۱۰۴). احمد بن فضلان که در دوره نصر بن احمد سامانی(۳۰۱-۳۳۱ق) به ماوراءالنهر سفر کرده در سفرنامه‌اش تصریح می‌کند تنها در بخارا چند نوع پول رواج داشت که همگی دارای ارزش و اعتبار بودند. یکی از آن‌ها درهمی بوده است به نام «غطریفی» (غدرفی) که با آن مهریه زنان تعیین می‌شد (ابن فضلان،۶۳؛ همچنین نک: ابن خردادبه، ۳۱). احتمالا سکه غطریفی به دلیل مرغوبیت پایین و فاقد نقره بودن در همان بخارا ارزش داشته است (ابن حوقل،۲۱۷؛ نرشخی، ۵۰). مقدسی خراج بخارا را ۱/۱۶۶/۸۹۷ درم غطریفی نوشته است (مقدسی، ۲/ ۴۹۷). نرشخی نیز خراج بخارا (و کرمینیه) را تقریباً همین میزان ذکر کرده است، ولی نامی از درهم غطریفی نمی‌آورد و اشاره می‌کند که میزان خراج به روزگار سامانیان به تدریج کاهش یافت (ص۴۶). ابن خردادبه میزان خراج بخارا را۱/۱۸۹/۲۰۰ درهم غطریفی گفته است که بیانگر رونق و آبادانی بخارا و جمعیت فراوانش در قرن سوم هجری است (ص۳۱). قدامة بن جعفر خراج بخارا را مجزا نیاورده است، بلکه تمام خراج ایالت خراسان ـ که سغد و توابعش نیز جزء آن بوده ـ را ۳۸میلیون درهم ذکر نموده و اضافه کرده که این، همان مقدار خراج روزگار عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ق) به سال ۲۲۱هجری است (ص۱۴۱).

ابن فضلان از سکّه‌ای دیگر به نام «سمرقندی» یاد می‌کند (ص۶۳) که در بازار بخارا رایج بود و این نشان از تبادل تجاری بخارا در آن روزگار است. سکه رایج در سمرقند، درهمی به نام «اسماعیلی» بوده است (اصطخری، ۲۵۳؛ ابن حوقل، ۲۲۷). جز این، درهم دیگری موسوم به «محمدی» نیز رواج داشت که ابن خردادبه میزان خراج سغد و سایر نواحی آن را بر اساس آن درهم محاسبه کرده است و گویا تنها در سمرقند رایج بود (ص ۳۱؛ همچنین نک: اصطخری، همانجا).

۶-۴. تولیدات و صادرات

تولیدات صنعتی در ایالت سغد از رونق خوبی برخوردار بود. از توصیف جغرافی‌دانان می‌توان استنباط کرد که بخارا، مرکز نسّاجی و پارچه‌بافی روزگار خود بوده است. پارچه‌های ابریشمی، کتانی و پشمی که در این شهر و توابعش تولید می‌شد، از مهم‌ترین کالاهای بازرگانی به شمار می‌رفت (معین الفقرا، چهارده؛ همچنین نک: *حدود العالم*، ۳۲۹)؛ از جمله آن‌ها «شادُرِوان» بود که بسیار مورد داد و ستد بازرگانان قرار می‌گرفت. به اشاره نرشخی هر سال نماینده‌ای از سوی خلیفه بغداد می‌آمد و به جای خراج، از این پارچه می‌برد (ص۲۸). مقدسی پارچه‌های نرم، جانماز، فرش، رخت‌خواب، کمربند برای اسبان،جامهٔ اشمونی، پیه، پوست آهو و روغن سر را از تولیدات و صادرات بخارا و توابع آن می‌شمارد (مقدسی، ۴۷۵/۲- ۴۷۶). ابن حوقل هم تولیدات بخارا و نواحی آن را جامه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری، فرش، جامه پشمی برای رختخواب، زیلو، سجاده نماز دانسته که به عراق و سایر جاها صادر می‌شد (ص۲۱۷-۲۱۸). نرشخی همچنین از نوعی پارچه به نام «زندنیجی» یاد می‌کند که منتسب به شهر زندنه بود اما در بسیاری از روستاهای بخارا نیز بافته می‌شد. در بافتن این پارچه (کرباس) چنان ذوق و سلیقه به کار برده می‌شده که این محصول به خارج از سغد چون عراق، فارس، کرمان و حتی هندوستان نیز برده می‌شد و بهای آن با دیبا برابری می‌کرد (نرشخی،۲۱- ۲۲، ۲۸-۲۹؛ همچنین نک: اصطخری،۲۴۵).

سمرقند هم از تجارت و بازرگانی بسیار پررونقی بهره‌مند بود چنانکه این شهر را بندر تجاری ماوراءالنهر می‌خواندند (ابن حوقل، ۲۲۱؛ همچنین نک: مقدسی، ۴۷/۱). جیهانی می‌نویسد: «سمرقند فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاعها بدانجا آرند و از آنجا به شهرها برند» (جیهانی، ۱۸۶؛ همچنین نک: اصطخری،۲۴۸). محل تجمع و مرکز بازارهای سمرقند، محلی به نام «رأس الطاق» بود (اصطخری، ۲۴۷؛ ابن حوقل، ۲۲۰؛ جیهانی، همانجا؛ مقدسی، ۴۰۲/۲) و کالاهای گوناگون نقاط مختلف در آن‌جا یافت می‌شد. دیگ‌های مسی، انواع تجهیزات، زین، برگ و یراق اسب از صادرات سغد سمرقند به حساب می‌آمد ولی مهم‌ترین صادارات سمرقند، کاغذ مرغوبش بود (*حدود العالم*، ۳۳۱). قزوینی در *آثار البلاد* می‌نویسد: «و از سمرقند اشیاء غریبه به ولایات برند، از آن جمله کاغذی است که او را سمرقندی گویند و در هیچ جا به آن خوبی نباشد مگر در چین» (ص۶۱۶-۶۱۷؛ همچنین نک: اصطخری، ۲۲۷). تجارت برده

نیز در سمرقند از رونق ویژه‌ای برخوردار بود و به گزارش منابع سمرقند جای جمع‌آمدن بردگان ماوراءالنهر بود (جیهانی،۱۸۷) و محل تربیت بهترین برده‌ها (ابـن حوقـل،۲۲۱؛ مقدسی،۴۰۱/۲).

نتیجه

ایالت سغد مهمترین ایالت مـاوراءالنهر محسـوب مـی‌شـد و هویـت و شـهرت سـرزمین ماورالنهر از گذشته های دور به واسطه این ایالت و دو شهر بزرگ آن یعنـی سـمرقند و بخارا بوده است. عمده شهرهای ایالت سغد در کنار رود زرافشان (جیحون) بودند و بـه همین دلیل زمین حاصلخیز و آب و هوای بسیار خوبی داشتند. بیشتر جغرافی‌دانانی که این منطقه را دیده و به ارزیابی جغرافیای طبیعی، آب وهوا و شرایط مستعد آن پرداخته اند، این سرزمین را به عنوان «یکی از جنّات اربعه دنیا» ستوده اند. ایالت سغد پیشـینهٔ تاریخی بسیار کهنی دارد و اقوام و قبایل فراوانی در تاریخ به آنجا هجوم آورده‌اند. حمله های یونانیان، کوشـانیان، هونهـا و اقـوام تـرک پـیش از اسـلام و هجـوم مسـلمانان در نخستین قرن‌های اسلامی و حمله های ویرانگر مغولان در دوره‌های پسـین نمونـه‌ای از این تاخت و تازهاست.

ایالت سغد، توابع و شهرهای بسیاری را شامل می‌شد که مهمتـرین آنهـا سـمرقند و بخارا بودند. این دو شهر در تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه نقش بسیار مهمی داشتند؛ چنان که سمرقند مرکز سیاسی و بخارا پایگاه مذهبی این ناحیه به شمار می رفت. زبان مردم منطقه سغد، زبان سغدی بود که از گذشته های دور به این زبان سخن می گفتند و پس از ورود اسلام نیز تا چند قرن در شهرها و روستاهای منطقه رایج بود. هرچند بـا ورود اسلام، جغرافیای مذهبی منطقه تغییر یافت و شریعت اسلام (بویژه مذهب حنفی) فراگیر شد، اما ادیان دیگر و مذاهب پیشین مانند زرتشتی، مسیحیت و حتی مانویت در بخش هایی از این منطقه کمابیش باقی بود.

شهرهای ایالت سغد به دلیل جایگاه مناسب، یعنی قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم و وجود بازارهای فراوان روزانه، هفتگی، ماهانه و حتی سالیانه از رونق بازرگانی و تجاری ویژه‌ای برخوردار بودند. چنان که از توصیف جغرافی دانان بر می‌آید تولیدات صـنعتی و صادرات ایالت سغد فراوان بود که پارچه های ابریشمی، کتانی و پشمی مهمتـرین آنهـا محسوب می شد. نکته پایانی این که ایالت سغد از فرهنگ و تمدنی غنی بهره‌مند بـود؛

به گونه‌ای که روزگاری دراز مهد تمدن و ادب و هنر بـوده و قـرن هـا اعتبـار سیاسـی، اقتصادی و هنری داشت.

منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح محمد بن عبدالرحمان مرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

۲. ابن بابویه رازی، منتجب الدین علی، *الفهرست*، تحقیق سیدجلال الدین محدث ارموی، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۶.

۳. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، *رحلة ابن بطوطة (تحفة النظار فی غرائب الامصار)*، بیـروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.

۴. ابن حوقل، محمد، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورهالارض)*، ترجمه جعفر شـعار، تهـران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۵. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله ، *المسالک و الممالک*، ترجمه حسین قرچانلو، تهران، نشـر مترجم، ۱۳۷۰.

۶. ابن رسته، احمد بن عمر، *اعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قرچانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۷. ابن فضلان، احمد، *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، شرق، ۱۳۵۵.

۸. ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد، *مختصرالبلدان*، ترجمه ح.مسعود، تهران، بنیـاد فرهنـگ ایران، ۱۳۴۹.

۹. ابن ندیم، ابوالفرج محمد، *الفهرست* ، تحقیق رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰.

۱۰. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

۱۱. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، *مسالک و ممالک*، به کوشـش ایـرج افشـار، تهـران، شـرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

۱۲. اوشیدری، جهانگیر، *دانشنامه مزدیسنا* (واژه نامه توضیحی آیین زرتشـت)، تهـران، مرکـز، ۱۳۷۱.

۱۳. بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، *آبیاری در ترکستان*، ترجمه کریم کشاورز، تهـران، انتشـارات آگاه، ۱۳۶۶.

۱۴. همو، *تذکرة جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران، توس، ۱۳۷۲

۱۵. همو، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

۱۶. همو، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۱۷. بغدادی، صفی الدین عبدالمومن بن عبدالحق، *مَراصدالاطّلاع عن أسماء الامکنِـه و البقـاع*، تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۴م.
۱۸. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد، *الفَرق بـین الفِـرَق*، تحقیـق محمـد محیـی الـدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، تعلیق رضوان محمـد رضـوان، بیـروت، دارالکتـب العلمیة، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
۲۰. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، *تاریخ بلعمـی*(تکملـه و ترجمـه تـاریخ طبـری)، تصـحیح محمدتقی بهار،به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، تابش، ۱۳۵۳.
۲۱. بلنیتسکی ، الکساندر، *خراسان و ماوراءالنهر* (آسیای میانه)، ترجمه پیروز ورجاوند، تهران ، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۷۱.
۲۲. بنداری، *تاریخ دوله آل سلجوق*، قاهره، دار الرائد العربی، ۱۹۷۴م.
۲۳. بیات، عزیزالله، *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۴. بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد ، *آثار الباقیة*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیـر، ۱۳۶۳.
۲۵. بیک محمدی، حسن، *مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران*، اصفهان، دانشگاه اصفهان، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
۲۶. پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران(باستان)*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام.
۲۷. تبریزی (برهان)، محمد حسین بن خلف، *برهان قاطع*، بـه اهتمـام محمـد معـین، تهـران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۸. ثعالبی، ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، *یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر*، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۷۷ق.
۲۹. جرفادقانی، ناصح بن ظفر، *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۳۰. جوینی، عطاملک ، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تهران، ارغوان، ۱۳۶۷.
۳۱. جیهانی، ابوالقاسم بن احمـد، *اشـکال العـالم*، ترجمـه عبدالسـلام کاتـب، تصـحیح فیـروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۳۲. حافظ ابرو ، شهاب الدین عبدالله، *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح صادق سجادی، تهران، بنیان، ۱۳۷۵.
۳۳. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمـدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.
۳۴. حمد الله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر ، *نزهة القلوب*، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.

۳۵. خرومودف، آلبرت لئونیدویچ، *سغدیان*(پژوهشی در تاریخ، فرهنگ و وضعیت اجتماعی)، به اهتمام علی بهرامیان، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱.
۳۶. خوارزمی، محمد بن احمد ، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیوجم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۳۷. دوستخواه، جلیل، *اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان*، تهران، مروارید، ۱۳۷۴.
۳۸. راقم سمرقندی، میرسید شریف، *تاریخ راقم*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.
۳۹. رضا، عنایت الله، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۴۰. رنجبر، احمد، *خراسان بزرگ*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۴۱. زیمال، ا.و، «تاریخ سیاسی ماوراءالنهر»، *تاریخ ایران*(جلداول-قسمت سوم: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)،جی.آ.بویل و دیگران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۴۲. ستوده، منوچهر ، *آثار تاریخی ورارود و خوارزم*(جلد اول: سمرقند و بخارا) ، تهران ، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ، ۱۳۸۴.
۴۳. سمرقندی، محمد بن عبدالجلیل، *قندّیه و سمرّیه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
۴۴. سمعانی ، ابوسعد عبدالکریم بن محمد ، *الانساب* ، تصحیح عبدالله عمر الباروی ، بیروت ، دار الفکر ، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م .
۴۵. شرف الدین علی یزدی ، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
۴۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *توضیح الملل ترجمه کتاب الملل و النحل*، تحریر مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، بی نا، ۱۳۵۸.
۴۷. *صور الاقالیم(هفت کشور)*، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۴۸. عبدالجلیل قزوینی رازی ،*کتاب النقض*، تصحیح سیدجلال الدین حسینی ارموی، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۳۱.
۴۹. فرای، ریچارد نلسون، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۵۰. همو، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۵۱. همو، *عصر زرین فرهنگ ایرانی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۸۸.

۵۲. همو، *میراث آسیای مرکزی*، ترجمه اوانس اوانسیان، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۶.

۵۳. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*،(دفتر دوم)، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، روزبهان، ۱۳۷۰.

۵۴. فضل الله همدانی، رشیدالدین، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۵۵. قائم مقامی، جهانگیر، «بحثی درباره مفهوم جغرافیای تاریخی»، *بررسیهای تاریخی*، ش۴۰، مرداد و شهریور۱۳۵۱.

۵۶. قدامة بن جعفر، *نبذ من کتاب الخراج*، ترجمه و تحقیق حسین قرچانلو، تهران، البرز،۱۳۷۰ .

۵۷. قریب، بدرالزمان، «سغدی ها و آسیای میانه»، *یادیار*(مجموعه مقالات درباره آسیای مرکزی)، مسعود محرابی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی(پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.

۵۸. همو، *مطالعات سغدی*: مجموعه مقالات، به کوشش محمد شکری نومش، تهران، طهوری، ۱۳۸۶.

۵۹. قزوینی، زکریا محمد، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار ، تصحیح میرهاشم محدّث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.

۶۰. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ، *تاریخ گردیزی(زین الاخبار)*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۶۱. گنجی، محمد حسن، *سی و دو مقاله جغرافیایی*، تهران، سحاب، ۱۳۵۳.

۶۲. لسترنج، گی، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمد عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

۶۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

۶۴. همو، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

۶۵. معین الفقراء، احمد بن محمود، *تاریخ ملّازاده در ذکر مزارات بخارا*، به اهتمام احمد گلچین سمعانی، تهران، کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۹.

۶۶. مقدسی، ابوعبدالله محمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

۶۷. مهدوی، مسعود، «مفهوم جغرافیای تاریخی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، ش۱۱۶- ۱۱۵، پاییز و زمستان۱۳۶۹.

۶۸. نبئی، ابوالفضل، «روش تحقیق تاریخ در جغرافیا»، فصلنامهٔ *تحقیقات جغرافیایی*، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ش۲، تابستان۱۳۶۵.

۶۹. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳.

۷۰. ورهرام، غلامرضا ، «روند تاریخی جغرافیای فرهنگی در آسیای مرکزی»، فصلنامه، *تحقیقات جغرافیایی*، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ،ش ۲۵، ۱۳۷۱.

۷۱. هاجسن،مارشال گودوین، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۴۳.

۷۲. هردوت، *تواریخ*، ترجمه غ.وحید مازندرانی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران، بی‌تا.

۷۳. یاقوت حموی، *معجم‌البلدان*، تحقیق فرید عبدالله العزیز الجندی، بیروت، بی‌تا.

۷۴. یعقوبی، احمد، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.

۷۵. همو، *تاریخ*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۶.